



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿قُلْ هُوَ تَبَّأٌ عَظِيمٌ﴾ (۶۷) اَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (۶۸) مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۶۹) إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۷۰) إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ (۷۱) فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۷۲) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۷۳) إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۷۴) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِيَّ اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (۷۵) قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۷۶) قَالَ فَاحْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۷۷) وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۷۸) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ (۷۹) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۸۰) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۱) قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۸۳) قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ (۸۴) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۵) قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (۸۶) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۸۷) وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ (۸۸) ﴿

امكان بازگشت ضمیر در «نبا عظیم» به هر يك از اصول دین

بعد از بیان آن عناصر محوری سوره مبارکه «ص» که در مکه نازل شد و اشاره اجمالی به شش پیامبر از انبیای الهی و بررسی قصص نه پیامبر از انبیای الهی (علیهم السلام) که از این نه پیامبر با این جریان که ﴿وَ اذْكُرْ﴾؛ یعنی داستان اینها را به استثنای ﴿وَ اَلَيْسَ وَ ذَا الْكِفْلِ﴾<sup>۱</sup> به یاد بیاور، آنگاه به مسئله جمع‌بندی این مطالب سوره می‌پردازد.

بعد از اینکه فرمود: ﴿وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ \* رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ﴾<sup>۱</sup> که در اثبات توحید است، فرمود: ﴿قُلْ هُوَ بَأْسٌ عَظِيمٌ﴾، این ﴿هُوَ﴾ ظاهراً باید به توحید برگردد که مرجع نزدیک و بعید این مسئله است و از آن جهت که مسئله معاد هم در بعضی از آیات و سور به عنوان «نبأ عظیم» مطرح است ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ \* عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ﴾<sup>۲</sup> و مانند آن، چه اینکه ولایت و نبوت هم از همین قبیل است؛ لذا محتمل دانستند که این ﴿هُوَ﴾ به معاد برگردد یا این ﴿هُوَ﴾ به نبوت برگردد؛ ولی اصل آن توحید است که در آیه قبل ذکر شد، به هر کدام از این سه اصل از اصول دین برگردد حق است و معنای آن این است که جریان اصول دین خبر مهمّ عالم است، کلّ این عالم به قیامت منتهی می‌شود. مهم‌ترین جریانی که انسان در پیش دارد مسئله معاد است که رجوع به مبدأ است؛ این خبر بسیار مهم است، هم باید در مورد آن علماً تحقیق کنید، هم عملاً معتقد باشید و بر اساس آن حرکت کنید، چون این يك خبر مهمّی است و مهم‌ترین خبر عالم همین است. اگر در بعضی از روایات دارد که ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ \* عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ﴾ «نبأ عظیم» ولایت اهل بیت است،<sup>۳</sup> آن هم همین‌طور است؛ نبوت، ولایت، معاد اینها جزء اخبار مهمّ عالم هستند که با سرشت و سرنوشت انسان همراه می‌باشند، این‌طور نیست که گزارشی بیرون از جان آدم باشد یا اگر مربوط به انسان است در حوزه دنیای او باشد، این مربوط به هویت انسان در دنیا و برزخ و معاد است؛ معاد یعنی ابدیت، دیگر خبر از این مهم‌تر چه خواهد بود؟! لذا فرمود تحقیق کنید، يك؛ باور کنید، دو.

### سرّ اعراض انسان از مهم‌ترین اخبار پیش‌روی خود

سرّ اینکه فرمود شما از آن معرض هستید این است که اظهار تأسف می‌کند، برای اینکه شما از نظر معرفت‌شناسی گرفتار حس و تجربه حسی هستید و درست است با بنی‌اسرائیل فرق دارید؛ ولی فکرتان همان فکر برخی از

۱. سوره ص، آیات ۶۵ و ۶۶.

۲. سوره نبأ، آیات ۱ و ۲.

۳. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۶: «قَالَ: يَا صَخْرُ الْأَمْرِ بَعْدِي لِمَنْ هُوَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ يَغْنِي يَسْأَلُكَ أَهْلُ مَكَّةَ عَنْ خِلَافَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ...».

بنی اسرائیلی هاست که گفتند: ﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾<sup>۱</sup> آنها که در معرفت شناسی گرفتار حس و تجربه حسّی هستند، ممکن است که اسلامی حرف بزنند ولی اسرائیلی فکر می کنند، برای اینکه آنها می گفتند: ﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾ یا ﴿أَرَأَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾<sup>۲</sup>

فرمود شما از آنها اعراض می کنید ﴿أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ﴾.

ناجایی سؤال از اعتراض فرشتگان هنگام آفرینش انسان و علت آن

بعد فرمود شما درباره جریان عالم «أَعْلَى» از من سؤال می کنید که فرشتگان در هنگام آفرینش انسان چه اعتراضی داشتند و با خود چه می گفتند؟ شیطان چه می گفت؟ درست است که من پیامبر هستم؛ ولی علم من ذاتی من نیست. ذات اقدس الهی هر علمی را که به ما داد ما عالم می شویم، هر دستوری بدهد، هر علمی بدهد و گزارشی عطا کند ما باخبر می شویم. من ذاتاً از آنچه در «مَلَأَ أَعْلَى» می گذرد یا گذشته است آگاه نیستم، اما وقتی خبر به من برسد که در هنگام آفرینش انسان فرشته ها چه گفتند، خدا چه گفت، شیطان چه گفت و ذات اقدس الهی درباره او چه تصمیم گرفت، اینها که به من وحی رسیده است به شما گزارش می دهم. ﴿مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾، باب «افتعال» گاهی کار باب «مفاعله» را می کند؛ اینها «مخاصمه» داشتند، نه اینکه با هم «مخاصمه» داشتند، بلکه با پیشنهاد الهی «مخاصمه» داشتند؛ حالا ممکن است آن پیشنهاد را ذات اقدس الهی به وسیله برخی از فرشته های «مَلَأَ أَعْلَى» اعلام کرده باشد، اینکه فرمود: ﴿قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا﴾<sup>۳</sup> که با ضمیر متکلم مع الغیر فرمود، شاید این گزارش هم که ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾<sup>۴</sup> را هم به وسیله فرشتگان برتر با سایر فرشتگان در میان گذاشته باشد که گفتگوها و سؤال و جوابها مستقیماً بین ملائکه ای که از ذات اقدس الهی می خواستند سؤال کنند نبود، بلکه در بین مأموران الهی بود که این مطلب را به سایر ملائکه ابلاغ کردند؛ وقتی خدا فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ اگر این پیام را به وسیله برخی از فرشته ها اعلام کرده باشند، آن گاه

۱. سوره بقره، آیه ۵۵.

۲. سوره نساء، آیه ۱۵۳.

۳. سوره بقره، آیه ۳۴.

۴. سوره بقره، آیه ۳۰.

«اختصام» در «مَلِكٍ أَعْلَى» سامان می‌پذیرد. فرشته‌ها گفتند: ﴿نُحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾<sup>۱</sup>؛ تو اگر خلیفه می‌خواهی، ما اهل تسبیح و تقدیس هستیم. چه موجودی و چه کسی را شایسته‌تر از ما برای خلافت می‌دانی؟! این «اختصام» یعنی این «مخاصمه» در «مَلِكٍ أَعْلَى» بین آن فرشته‌ها برقرار شد و نه مستقیماً با «الله»، البته کاری که ذات اقدس الهی به وسیله فرشته‌ها انجام می‌دهد، آن کار در بخش دیگری از قرآن به خود خدای سبحان اسناد داده می‌شود. فرمود: ﴿مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلِكِ الْأَعْلَى﴾، «اختصام»ی که در فرشته‌هاست، نظیر تنازع محمود و مدوحی است که در بین بهشتی‌هاست؛ بهشتی‌ها ﴿يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْنِيمٌ﴾<sup>۲</sup>، برای گرفتن این «کأس»ها و «قدح»ها و «جام»ها يك تنازع محمود و مدوح لذت‌آفرینی دارند؛ این تنازعی که در بین فرشته‌هاست و به قرینه نفی جنس که فرمود اصلاً لغو و گناه در آن‌جا نیست، معلوم می‌شود يك تنازع دوستانه و مهربانانه‌ای است که برای ربودن این «کأس»ها با هم منازعهٔ مهربانانه دارند، نه نزاعی که با کینه و حسد همراه باشد؛ چنین نزاع محمود و مدوحی که در بهشت بین بهشتی‌ها هست، ممکن است در «مَلِكٍ أَعْلَى» هم بین فرشته‌ها باشد. ﴿إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾؛ فرمود آنها چه «مخاصمه»ای داشتند، تا به من وحی نرسد آگاه نیستیم. ﴿إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾؛ تنها چیزی که «بالاصالة» برای من به عنوان وحی می‌آید این است که من نذیر مبین هستم؛ یعنی به صورت شفاف از دروغ، از حسد و از گناهان دیگر شما را باز می‌دارم، شما را انذار می‌کنم و دوزخ را مطرح می‌کنم.

### سرّ تکرار جریان ابلیس در سور مختلف

سرّ طرح قصه ابلیس در چند سوره برای این است که مهم‌ترین مشکل جامعه بشری همان حرص، تکبر و مانند اینهاست که جامعه را از پا درمی‌آورد. دروغ گفتن، حسد داشتن، متکبر بودن، هوا و هوس محور بودن اینها جامعه را واقعاً از پا درمی‌آورد؛ فقر و نداری تا اندازه‌ای انسان را متزلزل می‌کند، اما جامعه بر اساس دروغ و خلاف بر پا نمی‌ماند؛ لذا قصه ابلیس را که مسئله تکبر و حسد دامن‌گیر او بود، هر از چند گاهی به مناسبت‌هایی ذکر می‌شود.

۱. سوره بقره، آیه ۳۰.

۲. سوره طور، آیه ۲۳.

فرمود: ﴿إِن يُّوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾، آن گاه فرمود ﴿إِذْ﴾؛ یعنی ﴿وَإِذْ كُنَّا نَبِيًّا﴾ که این مسئله «اختصاص»<sup>۱</sup> «مَلَأَ أَعْلَىٰ» را ذکر می فرمایند. ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ﴾؛ حالا اگر این را «بلا واسطه» فرموده باشد ممکن است، «مع الواسطه» فرموده باشد ممکن است. خدای سبحان به فرشته ها فرمود من می خواهم بشری را از طین خلق کنم، ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ﴾؛ وقتی دستگاه بدنی او کاملاً تکمیل شد، این نظیر جنس سرامیک نیست که با آن مجسمه سازی شده باشد، کلّ این جریان؛ یعنی دستگاه درون و بیرون، همه جهاز درونی و دستگاه گوارش، قلب و مغز و اینها را من ساختم، سپس ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾؛ نظیر مجسمه و سرامیک نیست که فقط ظاهر بدن را نشان بدهد.

فرمود: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾؛ فرشته ها از روح خدا باخبر بودند، فرشته ها از تنزل روح خدا در کالبد بشر باخبر شدند و کیفیت «نفخ» را باور کردند و فهمیدند. در سوره مبارکه «بقره»، در سوره مبارکه «طه»، در سوره مبارکه «حجر»، در سوره مبارکه «الرحمن» و در سایر سور گاهی دارد به اینکه انسان از «تراب»<sup>۱</sup> است، گاهی دارد از «طین»<sup>۲</sup> است، گاهی دارد ﴿مِّن حَمَإٍ مَّسْنُونٍ﴾<sup>۳</sup> است، گاهی دارد از ﴿صَلْصَالٍ﴾<sup>۴</sup> است که همه اینها درست است، چون هر کدام از اینها مرتبه ای از مراتب سیر تکاملی این ماده می باشند؛ آن جا که می فرمایند «تراب» است درست است، «طین» است درست است، ﴿حَمَإٍ مَّسْنُونٍ﴾ است درست است، ﴿صَلْصَالٍ﴾ است درست است، چون این مقاطع را که یکی پس از دیگری طی می کند، از هر گوشه ای خبر داده شود درست است.

۱. سوره آل عمران، آیه ۵۹: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾.

۲. سوره انعام، آیه ۲: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِن طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ﴾.

۳. سوره حجر، آیات ۲۶ و ۲۸ و ۳۳.

۴. سوره حجر، آیات ۲۶ و ۲۸ و ۳۳.

دمیدن روح الهی در کالبد انسان بعد از خلقت و استوای او

فرمود وقتی من او را از «طین» خلق کردم و بدن او «مستوی» شد، از روح خودم در او می دمم ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ که آن وقت این می شود انسان و زنده، در آن حال ﴿فَقَعُوا﴾؛ «قَعُ» یعنی بیفت و «قَعُوا» یعنی بیفتید، برای او سجده کنید ﴿فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾.

پرسش: ببخشید استاد! اینکه فرمودند: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ به چه شکل روحی که بسیط است در بدن انسان... .

پاسخ: بله، چون «افاضة كل شيء بحسبه» ذات اقدس الهی که - معاذ الله - دهان و زبان و لب و دندان ندارد تا بدمد. این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «فَاعِلٌ لَا بِالْحَرَكَةِ»<sup>۱</sup> همین است؛ اینکه در سوره مبارکه «یس» گذشت که ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾،<sup>۲</sup> این طور نیست که خدا - معاذ الله - دست و پای داشته باشد؛ آن جا که فرمود: ﴿خَلَقْتُ بِيَدِي﴾ از آن قبیل است؛ آن جا که فرمود «گفتم» نه یعنی حرف زدم، در دستگاه الهی نه سخن از عبری است و نه عربی، حرف را خدا ایجاد می کند ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ و آن هم با فعلی که فعل و اراده است انجام می شود. این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «فَاعِلٌ لَا بِالْحَرَكَةِ» از همین قبیل است. ما اگر خواستیم آیتی از آیات رقیق و ضعیف کار خدا را بدانیم، بر اساس «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»<sup>۳</sup> در درون خودمان چیزهایی ایجاد می کنیم. ما اگر بخواهیم بیرون کاری را انجام دهیم، بالأخره با دست و پا و حرکت است؛ اما اگر خواستیم مطلبی را در ذهنمان ایجاد کنیم، این دیگر دست و پا نمی خواهد، این حرکت نمی خواهد، این کوشش و تلاش نمی خواهد بلکه به صرف اراده حاصل می شود. الآن ما حرم مطهر امام هشتم (سلام الله علیه) را در ذهنمان ایجاد کردیم، این به صرف اراده ایجاد می شود، این با فعل و تلاش و کوشش دست و پا نیست، اگر بر اساس «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» که فرمود: ﴿سُورِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱؛ «فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْآلَةِ».

۲. سوره یس، آیه ۸۲.

۳ - بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲.

أَنْفُسِهِمْ<sup>۱</sup> آنچه در درون جان انسان است، آیه‌ای از آیات انفسی خدا در برابر آیات آفاقی است که نمودار ضعیفی از فعل خدا را به ما نشان می‌دهد.

مأمور شدن فرشته‌ها به سجده بر آدم (علیه السلام) بعد از تعلیم اسما

به هر تقدیر فرمود وقتی من این کار را کردم، شما سجده کنید. مستحضری در سوره مبارکه «بقره» که اولین بار این قصه نقل می‌شود، بین جریان «نفخ» روح با جریان سجده داستان عظیم تعلیم «اسماء» مطرح است. فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ که آنها عرض کردند: ﴿نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾، بعد هم فرمود: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾<sup>۲</sup> و بعد از آنکه تعلیم انجام شد، آنگاه فرمود: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾<sup>۳</sup> یعنی «تسویه» بدن بود، يك؛ «نفخ» روح انسانی بود، دو؛ تعلیم «اسماء» بود، سه؛ عرضه «اسماء» بر ملائکه بود، چهار؛ اظهار عجز ملائکه بود، پنج؛ دستور «انباء» و نه تعلیم بود، شش؛ آدم (سلام الله علیه) معلّم ملائکه در بخش «انباء» شد و نه تعلیم، هفت و این قصه هم «قضية في واقعة» نیست، برای آدم نیست برای آدمیت است؛ یعنی برای انسان کامل است که امروز هم معلّم ملائکه وجود مبارك حضرت است، اگر گفته شد ﴿يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾<sup>۴</sup> امروز هم مثل اینکه به حضرت حجّت دستور می‌دهد که «يا حجة بن الحسن (عليه و على آبائه عليهم السلام) أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ»، این به مقام انسانیت است و برای انسان کامل است، نه برای شخص که «قضية في واقعة» باشد. آن امر مهم در وسط آیات واقع شد و بعد آیه ۳۴ ﴿إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾، غرض این است که اگر يك وقت در يك جا خلاصه‌ای ذکر می‌شود، نشان آن نیست که بلافاصله و بعد از استوای بدن و نفخ روح جریان امر به سجده صادر شده باشد.

زمان‌مند بودن خلقت انسان

پرسش: استاد ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ گفته که.

۱. سوره فصلت، آیه ۵۳.

۲. سوره بقره، آیه ۳۱.

۳. سوره بقره، آیه ۳۴.

۴. سوره بقره، آیه ۳۳.

پاسخ: چند ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ است، آن نفخه هم ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ است، اما در جریان خلقت بدن ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ نبود و در آن جا را نفرمود ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾، ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ﴾ نه «خَلَقَهُ». اگر فرمود: ﴿لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾،<sup>۱</sup> بخش خلق را ذات اقدس الهی زمان مند ذکر کرده و فرمود: ﴿وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾<sup>۲</sup> یا ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾.<sup>۳</sup> اگر فرمود: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ يك و بعد هم فرمود: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ دو، پس دو مطلب است. بنابراین هیچ وقت نباید مسئله «خلق» و «أمر» را با هم خلط کرد. آن جا که دارد ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾، ﴿قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾ و آن جا که امر است با ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ است، ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا﴾ نه «اتما خلقه». بنابراین «خلق» او زمان مند بود؛ «تراب» بود، «طین» شد، ﴿حَمَلًا مَسْنُونًا﴾ شد، ﴿صَلْصَالًا﴾ شد که در درازمدت آن گاه ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ سامان پذیرفت. در سوره مبارکه «ص» بین نفخ روح و سجده فاصله‌ای نیست؛ ولی در سوره مبارکه «بقره» فاصله فراوانی است. پرسش: در سوره «بقره» که هفت مرتبه علم را مطرح کردیم مجدد می‌گوید: «علمه» معلوم می‌شود علم مهم‌تر است که هفت بار فرموده...

پاسخ: غرض آن است که در آن جا مراحل فراوان است؛ یعنی مسئله سؤال کردن، تعلیم «اسماء» و گزارش ﴿ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ﴾<sup>۴</sup> که بعد ملائکه گفتند: ﴿سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾<sup>۵</sup> و بعد به آدم دستور داد ﴿يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ و نه «علمهم»، آنها انسان کامل نیستند که عالم به «اسماء» شوند، آنها فقط در حدّ «نبا» و گزارش و خبر مستحضر می‌باشند. آن‌که اسمای الهی را کاملاً عالم و آگاه است آن انسان کامل است.

۱. سوره اعراف، آیه ۵۴.

۲. سوره فصلت، آیه ۱۰.

۳. سوره اعراف، آیه ۵۴.

۴. سوره بقره، آیه ۳۱.

۵. سوره بقره، آیه ۳۲.



کلّ این قصه وسط واقع شد، بین خلقت آدم و دستور سجده آن جریان‌ها اتفاق افتاد. اگر در سوره «ص» یا سوره «حجر» و مانند آن بلافاصله سخن از دستور سجده بعد از امر است، معنای آن این نیست که این وسط فاصله‌ای نشده است.

### وجود علت امتناع ابلیس از سجده، در همه انسان‌ها

فرمود ما گفتیم سجده کنید ﴿فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ \* فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿﴾ که هیچ فرشته‌ای امتناع نکرد، ﴿إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ﴾؛ منشأ امتناع ابلیس استکبار است که طرح قصه آدم و ابلیس و فرشته‌ها، برای پرهیز از کبر و دروغ و حسد و اینهاست. ما هر چه می‌کشیم و می‌چشیم از همین دشمن‌های درونی ماست، وگرنه جامعه ما بهشت است؛ یعنی اگر این هفتاد میلیون تصمیم بگیرند دروغ نگویند و بر اساس هوا حرکت نکنند ایران بهشت می‌شود. این همه خون‌های پاکی که ریخته شد اگر ایران بهشت نباشد جای تعجب است. مشکل ما همان شیطنت ماست؛ دروغ در ما کم نیست، استکبار و خودخواهی کم نیست، حسد کم نیست همه اینها مار و عقرب درون ماست.

در آن بیان نورانی حضرت امیر که در خطبه «قاصعه»<sup>۱</sup> دارد فرمود او شش هزار سال سابقه عبادی داشت که در اثر همان کبر و غرور یک‌جا همه را به هم زد، او دشمن همه ما هم است و این‌طور نیست که ما را رها کند؛ «اعدی عدو» در درون ما هم هست. کسی با سابقه شش هزار سال «سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ»<sup>۲</sup> اوضاع خود را به هم زد، ما هم هر لحظه باید بگوییم «أَعُوذُ بِاللَّهِ»، او در کمین ما است.

### امکان طرد ابلیس از کعبه دل با مراقبت و تقوا

در آن بیانی هم که دارد شیاطین را وجود مبارك سلیمان در بند کشید،<sup>۳</sup> برای این بود که راهزنی نکنند و «قَتَالُ بِالسَّوِّءِ» نباشند، وگرنه اصل شیطنت که اغواکننده و تزئین‌کننده است و امر به منکر و نهی از معروف می‌کند و

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۳. سوره ص، آیه ۳۸: ﴿وَأَخْرَجَ مُطْرَقِينَ فِي الْأَصْنَافِ﴾.

وسوسه می‌کند همیشه هست، منتها اگر کسی سلیمان باشد می‌تواند اینها را در بند بکشد؛ ولی اگر سلیمانی فکر کند و عالمی باشد که از ورثه انبیاست، او لااقل می‌تواند خودش را نجات بدهد، این را قرآن وعده داده است. از ما ساخته نیست که کاری مانند کار حضرت سلیمان را انجام دهیم؛ ولی از ما ساخته است که ابلیس را طرد کنیم. فرمود: ﴿الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾<sup>۱</sup> فرمود مردان باتقوا همیشه مراقب هستند و می‌دانند کعبه دل خیلی قداست دارد و ذات اقدس الهی که فرمود: ﴿مِنْ رُّوحِي﴾، همین دل را گفته و گرنه به آن گِل که نگفته ﴿مِنْ رُّوحِي﴾، این دل قداست دارد، این کعبه دل دریش باز است و آن ابلیس هم احرام می‌بندد، او حرامی است که احرام بسته است، نه مُحَرَّم. این حرامی، احرام می‌بندد و وارد صحنه می‌شود که از درب دل وارد دل شود و دل را تصاحب کند. فرمود مردان باتقوا چون مراقب قلب هستند ﴿الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ﴾؛ یعنی این حرامی که احرام بسته و به عنوان طواف می‌خواهد دور کعبه دل بگردد، اینها می‌فهمند که این حرامی است ﴿تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾، این «اعوذ بالله» را برای همین گذاشتند. اینها محفوظ هستند؛ حالا اگر کسی نتوانست مثل سلیمان اینها را به بند بکشد، می‌تواند به بند اینها گرفتار نشود که این چنین هست. اینکه به ما گفتند همیشه مراقب کارتان باشید، این خاطراتتان را مواظب باشید، نماز را با حضور قلب بخوانید برای همین است؛ مبدا بگذارید حواستان جای دیگر باشد، اگر حواستان جای دیگر بود او در کمین است. غرض آن است که سلیمان (سلام الله علیه) این کار را که کرد جلوی وسوسه را نگرفت، دیگران اگر کار سلیمانی مقدورشان نیست عمل باتقوا که مقدورشان هست، خودشان را نجات دهند.

آشکار شدن کفر پنهان ابلیس با امر بر سجده به آدم

این جا فرمود ابلیس سابقه کفر داشت، این «کان» را ما دلیل نداریم بگوییم «و صار من الکافرین»، این ﴿كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾؛ یعنی استکباری در درون درون او نهفته بود که در امتحان روشن شد. این ﴿كَانَ مِنَ الْجِنَّ﴾ هم همین‌طور است، زیرا خلقت او هم از جن بود و خودش هم اعتراف کرد و گفت: ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ

طین»، اما این ﴿كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ را ما از کجا دلیل داریم که بگوییم «کان» به معنی «صار» است؟! بارها به عرضتان رسید از مغنی و هشام صاحب مغنی «از شافعی نپرسید امثال این مسائل»،<sup>۱</sup> او چون گفته «کان» گاهی به معنی «صار» است که هیچ راهی برای این نداشت، انسان گاهی می‌گوید ﴿كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾؛ یعنی «صار من الکافرین»، وقتی هم ما به آیات مربوط به جبال می‌رسیم ﴿وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾،<sup>۲</sup> اگر به روایات اهل بیت آشنا باشیم می‌فهمیم این «کان» به معنای «کان» است و نه به معنای «صار»، کوه‌ها می‌روند تا سراب شوند، نه اینکه صیرورتی به سراب داشته باشند؛ دنیا هم که بودی سراب بود، منتها خیال می‌کردی يك کوه سخت و سفتی است ﴿فَكَانَتْ سَرَابًا﴾. غرض آن است که این چنین نیست که حالا کجا «کان» به معنی «صار» است و کجا «کان» به معنی خود «کان» است، مغنی کفّ ادبیات است اینها که کتاب علمی نیست تا اینکه آدم بخواهد به حساب مغنی و جامی آیات را معنا کند، آیات را خود قرآن باید معنا کند.

به هر تقدیر ﴿وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾؛ در درون درون ابلیس کفری بود، منتها الآن ما با امتحان روشن و مشخص کردیم، این طور نبود که واقعاً مؤمن واقعی بود و حالا کافر شده است. مؤمن واقعی که شش هزار سال با فرشته‌هاست که دیگر کفر نمی‌ورزد، اگر استکبار بود و اگر حسد بود معلوم می‌شود که درون او با وحی الهی و با دستور ذات اقدس الهی مشکلی داشت. فرمود این در درون همه هست و همین به درون شما راه پیدا می‌کند، منتها در حدّ وسوسه است و در وسوسه هیچ حجّتی برای شما نیست، برای اینکه او تحریک می‌کند و از آن طرف هم عقل و فطرت از درون و وحی و نبوّت و ولایت هم از بیرون شما را هدایت می‌کنند، شما رهبران فراوان دارید، در حالی که او يك راهزن است و شما چندین راهنما دارید، چندین کمک دارید؛ این همه فرشته‌ها کمک شما هستند، این همه انبیا و اولیا و اهل بیت کمک شما هستند، عقل و فطرت هم کمک شما هستند. غرض این است که در درون ابلیس این بود و بالأخره این امتحان آن را علنی کرده است ﴿وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾.

۱. دیوان حافظ، غزل ۳۰۷؛ «حلاج بر سر دار این نکته خوب سرايد \*\*\* از شافعی نپرسيد امثال این مسائل».

۲. سوره نبا، آیه ۲۰.

## ناکارآمدی عبادت در رسیدن به مقصود با وجود نقص‌های درون

پرسش: شما در کتاب حکمت عبادات فرمودید که عبادت نقص درونی انسان را برطرف می‌کند.<sup>۱</sup>

پاسخ: اگر انسان گرفتار يك استكبار مرموز مستتر نباشد، وگرنه بالأخره انسان روکشی از عبادت داشته باشد مشکلی حل نمی‌شود. بله! در زمین صاف، عبادت خیلی راه‌گشاست؛ ولی در درون اگر خوی غرور باشد، بالأخره گرفتاری آدم در يك موقع ظاهر می‌شود.

پرسش: قصه حضرت آدم از تعلیم «اسماء» و تلقی کلمات از صدر و ذیل یک قصه یکپارچه است، چطور می‌شود که صدر آن «قضیه فی واقعه» نباشد، اما ذیل آن باشد؟

پاسخ: قرینه لُبی و قرینه عقلی آن را همراهی می‌کند که ذیل قصه با صدر آن فرق می‌کند. به فرشته‌ها گفتند برای آدم سجده کنید، به انسان‌های عادی که نمی‌گویند برای انسان سجده کن. روایات فراوانی است که فرمودند: «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»<sup>۲</sup> و گاهی سوگند یاد می‌کنند «نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»<sup>۳</sup> «نَحْنُ الْكَلِمَاتُ التَّامَّاتُ»<sup>۴</sup> این روایاتی که قبلاً در مناسبت‌های دیگر خواندیم و ائمه فرمودند همین است، فرمودند ما اسمای حسناى حق هستیم، ما کلمات تامّه الهی هستیم ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾<sup>۵</sup> ما بودیم؛ یعنی مقام شامخ انسانیت که در اسلام بین این چهارده معصوم که نور واحد هستند فرقی نیست و به این مقام تمسّك شده است. بنابراین تعلیم در حقیقت برای این مقام است، اما به اینها نمی‌گویند شما برای انسان سجده کن، اینها خودشان «مسجودّله» هستند.

﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ \* إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾، بعد اعتراض از این‌جا شروع

می‌شود.

۱. حکمت عبادات (جوادی آملی)، ص ۴۵ و ۴۶.

۲. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۵.

۳. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۱۴۴.

۴. رک: بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۹؛ «وَنَحْنُ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ».

۵. سوره بقره، آیه ۳۷.

## صحنه شریعت نبودن امر ابلیس به سجده و نهی آدم از شجره

غرض این است که اگر در اثنا چند آیه فاصله باشد که آیات «يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»<sup>۱</sup> از همین قبیل است. برابر آیات روشن و شفاف سوره مبارکه «بقره» يك، و آیات روشن و شفاف سوره مبارکه «طه» دو، این صحنه وحی و نبوت و شریعت نبود؛ بعد از اینکه اینها هبوط کردند از آن به بعد مسئله دین و شریعت و وحی و امر و نهی آمده است، پس در آن صحنه نمی شود گفت تنزیهی، ارشادی، نهی مولوی و ترك اولویّت بود. وقتی اصل شریعت نباشد و شریعت بعد بخواهد بیاید نمی شود گفت: ﴿لَا تَقْرُبُوا﴾ نهی تنزیهی بود، نهی مولوی بود، نهی ارشادی بود و نهی تحریمی بود، اینها نبود.

## مقصود از آفرینش انسان با دو دست الهی

فرمود: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي﴾ من با دو دستم انسان را آفریدم و در روایات ما هم هست که «وَكِلْنَا يَدَيْهِ يَمِينٌ»<sup>۲</sup> این روزها هم که متعلق به وجود مبارك باب الحوائج امام كاظم (سلام الله عليه) بود، درباره امام كاظم (سلام الله عليه) آمده است: «وَكِلْنَا يَدَيْهِ يَمِينٌ» هر دو دست امام كاظم راست بود.<sup>۳</sup> اینکه می گویند «كِلْنَا يَدَيْهِ يَمِينٌ»، برای اینکه آدم باایمان با دست چپ هم کار خیر می کند و با دست راست هم کار خیر می کند؛ دیگران «كِلْنَا يَدَيْهِ شِمَالٌ» با دست راست هم گناه می کنند، چه اینکه با دست چپ هم گناه می کنند. «یَمین» یعنی یمن و برکت، اگر در بخش های دیگر «یَمین» و «یسار» نگفت توضیح داد که «میمنة» داریم و «مشمئة»، «اصحاب المیمنه» و «اصحاب المشمئة»، منظور راست و چپ نیست، بلکه منظور «یمن» و «شوم» است. آنها که اهل «یمن» و برکت هستند اصحاب میمنت می باشند و آنها که اهل تباهی و گناه هستند اصحاب «مشمئة» و مشئوم می باشند و نه «میشوم»؛ «مشئوم»، «شوم» و زشت هستند و کارشان حرام است. اگر درباره ذات اقدس

۱. کامل بهایی (طبری)، ص ۳۹۰.

۲. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. قرب الاسناد، ص ۳۰۹؛ «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ كِلْنَا يَدَيْهِ يَمِينٌ».

الهی آمده است «كَلَّمَا يَدَيْهِ يَمِينٌ»، همین وصف درباره وجود مبارك ابی ابراهیم (علیه السلام) هم آمده است که «كَلَّمَا يَدَيْهِ يَمِينٌ» که معلوم می شود دست ظاهری نیست.

فرمود من با دست جلال و جمال خلق کردم. در این دعاهای شب های جمعه که می گوئیم «يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَظِيَّةِ»<sup>۱</sup> این معنای خاص خودش را دارد. اگر کسی بخواهد چیزی را با احترام به دیگری بدهد، با دو دستی می دهد و با دست مبسوط می دهد؛ یعنی هر چه بخواهی در آن هست او «باسط الیدین» است نه «قابض الیدین» یا «قابض احدی الیدین»، او با دو دست باز عطا می کند که با احترام همراه باشد، هر چه می خواهیم بتوانیم بگیریم؛ منتها ما قدرتمان به آن اندازه نیست، ظرفیتمان کم است و کم می گیریم، برای اینکه تمام تلاش و کوشش ما این است که فقط برای خودمان بگیریم؛ اما اگر بخواهیم از خدا که دیگران هم در کنار سفره ما باشند، آن وقت می فهمیم که این دست مبسوط است و همه چیز در آن هست، اما همین که به فکر خودمان هستیم سعی می کنیم به همان اندازه خودمان بگیریم، وگرنه او هم «باسط الید» است، هم «باسط الیدین» است و هم عطای او بی منت است.

پرسش از ابلیس در علت سجده نکردن بر آدم (علیه السلام)

به هر تقدیر این جا فرمود: ﴿يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِدَيِّ﴾ آیا تکبر کردی یا نه، جزء «عالین» و فرشته های برتر بودی که اینها تحت امر نبودند. واقعاً برتر بودی یا نه، مشمول امر بودی و معصیت کردی؟ برخی ها نقل کردند - چون بعضی از تعبیرات روایی هم هست - که فرشتگانی هستند که بودند و هستند که از غیر خدا هیچ خبری ندارند و اصلاً نمی دانند خدا مخلوقی دارد، اینها محو جمال و جلال الهی هستند که به هیچ وجه به غیر خدا توجه ندارند و نمی دانند آدم و عالمی خلق شده است؛<sup>۲</sup> اگر چنین موجودی باشد، آن وقت ﴿أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾؛ یعنی آیا تو جزء آنها بودی که مأمور نبودی یا نه، اگر فرشتگان دیگری هم بودند که عالی بودند؛ ولی مأمور نبودند.

۱. المصباح (کفعمی)، ص ۶۴۷.

۲. تفسیر کنز الدقائق، ج ۵، ص ۱۷۵؛ «أبي عبد الله (عليه السلام) قال: إن الكرويين قوم من شيعتنا من الخلق الأول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نور واحد منهم على أهل الأرض، لكفاهم».

این سؤال ناظر به آن است که آیا تو استکبار کردی، تمرد کردی یا نه، تحت امر نبودی؟ معلوم می‌شود او استکبار

کرده ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾؛ یعنی من استکبار کردم. به تعبیر شیخنا الاستاد مرحوم الهی قمشه‌ای گفت:

جُرْمش این بود که در آینه عکس تو ندید \*\*\* وگرنه بر بوالبشری ترك سجود این همه نیست<sup>۱</sup>

حالا کسی يك گناه می‌کند ملعون ابد می‌شود، گناه ابلیس در این نبود که سجده نکرد، گناه ابلیس در این بود که

در برابر «الله» قرار گرفت و گفت شما نظرتان این است و من نظرم این است، این گناه قابل بخشش نیست. اگر

کسی - معاذ الله - به این جا برسد و بگوید اسلام این را گفته است؛ ولی - معاذ الله - من نظرم چیز دیگر است، این

همان حرف شیطن است؛ يك وقت است قبول دارد و می‌گوید: ﴿رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا﴾<sup>۲</sup> که خدا و قیامت و

دین و ولایت اهل بیت همه را قبول دارد؛ ولی گرفتار بعضی از لغزش‌هاست، برای این شخص امید به توبه و عفو

هست، اما کسی مستقیماً در برابر ذات اقدس الهی بگوید شما نظرتان این است و من نظرم این است، این دیگر قابل

بخشش نیست.

جُرْمش این بود که در آینه عکس تو ندید \*\*\* وگرنه بر بوالبشری ترك سجود این همه نیست

آدم يك سجده نکند و يك گناه کند ملعون ابد شود؟! این به علت دیگری است. ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ

وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾.

خراج ابلیس از منزلت خود و پذیرفته نشدن تقاضای مهلت دائم او

بلافاصله فرمود - دیگر توبه و مانند آن ندارد - از این منزلتی که داری بیرون بیا، چون سخن از جنت نیست؛ در

تمام این آیات یاد شده یعنی از همین سرفصل هیچ سخن از بهشت نیست تا بگوییم ضمیر ﴿مِنْهَا﴾ به جنت

برمی‌گردد. از این منزلت بیرون بیا، برای اینکه «رجیم» هستی. این جا هر که بیاید باید به اذن ما باشد، بی‌اذن در

تیررس فرشته‌هاست. ﴿وَ إِنَّا عَلَيْكَ لَعَنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾؛ لعنت من تا روز قیامت هست و قرائن بعدی هم شهادت

۱. دیوان الهی قمشه‌ای، غزل موج دریای وجود، شماره ۶۷، ص ۵۱۶.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۶.

می دهد که غایت داخل در مغيّاست، اما ابهامی است که به سود همه است. شیطان گفت درست است لعنت ﴿إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾ است؛ ولی مهلت هم تا ﴿يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ باشد که فرمود نه، این دو خطر دارد؛ اگر مهلت تا ﴿يُبْعَثُونَ﴾ باشد دیگران ناامیدند يك و تو هم موعد ﴿يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ که نزدیک شد، ممکن است توبه کنی؛ ولی مهلت تا وقتی است که خود من می دانم، نه تو می دانی و نه دیگری. این ابهام دو فایده دارد: يك فایده این است که او نمی تواند بگوید من فلان وقت توبه می کنم، برای اینکه معلوم نیست چه وقت می میرد و چه وقت از پای درمی آید، و دیگر اینکه بشر همواره بین خوف و رجا زندگی می کنند و می گویند يك وقت از شرّ او نجات پیدا می کنیم، اگر معلوم باشد می گویند تا آن وقت شیطان هست و بعد دیگر وسوسه نیست، این ابهام برای هر دو گروه نافع است. فرمود خودم می دانم، نه شما می دانید و نه دیگری می داند، لعنت ﴿إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾ هست که به قرینه آیات بعد غایت داخل در مغيّاست؛ ولی مهلت ﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ است. ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ \* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ که من می دانم، نه تو می دانی و نه دیگری.

«و الحمد لله ربّ العالمين»